

به کجای این شب تیره بیاویزم

صبا شعبانی

Sabaa2000@hotmail.com

پانزدهمین سمینار بین المللی بنیاد پژوهشهای زنان در روزهای ۲ تا ۴ جولای در شهر برلین برگزار شد. تم سمینار امسال بررسی نقش اجتماعی جنسیت در روند مدرنیته در ایران بود. من نیز طبق سنت هر ساله که در این کنفرانسها شرکت می کنم؛ امسال نیز راهی شهر برلین شدم. سمینار در خانه فرهنگهای جهان برگزار میشد و این برایم جالب بود که این مرکز فرهنگی را هم از نزدیک ببینم. به هر حال قصد ندارم به همه زوایای این کنفرانس سه روزه پردازم و اصلا قصد ندارم نقش یک گزارشگر را از این کنفرانس داشته باشم. چرا که گزارش از این کنفرانس احتیاج به یک بحث جداگانه ای را دارد. اما نکاتی را به نظرم مهم آمد و از اهمیتی برخوردار گشته که بر آن شدم این مطالب را با دیگرانی که موافق و یا مخالف این نظراتم هستند در میان بگذارم. در وهله اول باید به دوستانی که برای برگزاری این سمینار ماهها زحمت و تلاش کردند خسته نباشید گفت، چرا که برپایی چنین سمینارهایی فوق العاده کار سخت و پر دردسری می باشد ولیکن این امکان را فراهم می سازد تا افراد با دیدگاهها و تجربه های متفاوت سیاسی و اجتماعی با یکدیگر آشنا شوند و به بحث وچالش با یکدیگر پردازند. و این یکی از نکات مثبت این کنفرانسها تا به امروز بوده است. البته بگذریم که این بنیاد نیز دچار نخبه گرایی شده است و این مشکل بنیاد نیست متاسفانه مشکل جنبش زنان است که در خارج از کشور تبدیل به یک جنبش نخبه گرایی شده و این را می توان در سطح بحث هاو برخوردهای فعالین زنان به سادگی دید. و کنفرانس امسال از این قاعده مستثنی نبود و بحث ها در سطح آکادمیک و ودر چارچوب تئوریهای دانشگاهی، آن هم از نوع اسلامی! آن مانده بود.. متاسفانه نه جنبش زنان و نه این بنیاد که عمرش به پانزده سال رسیده نتوانسته است یک رابطه و پیوندی با زنان زحمتکش و کارگر جامعه در ایران برقرار نماید و در محدوده زنان روشنفکر و تحصیلکرده و زنان اقشار متوسط و بالای جامعه محدود مانده است. اما نکاتی را که می خواستم در رابطه با سمینار امسال بیان دارم: به باور من سمینار امسال متفاوت از سمینارهای سال های گذشته بود اگر کارنامه بنیاد را در رابطه با برگزاری کنفرانسها بخواهیم مورد بررسی قرار دهیم و کنفرانس در شهرهای برکلی و مونترال و استکهلم را از پر بارترین و با محتواترین سمینار های آن دوره به حساب بیاوریم و اگر بپذیریم که کنفرانس در دنور امریکا یکی از بدترین و بی محتواترین کنفرانس سالیانه این بنیاد در سال ۲۰۰۲ بوده، به دلایل گوناگون که از حوصله این بحث خارج است؛ اما کنفرانس امسال یعنی پانزدهمین سمینار سالیانه بنیاد را باید یک عقب گرد تاریخی و چرخش به راست ورفرمیستی به حساب آورد. همانطور که گفته شد موضوع بحث امسال این کنفرانس بررسی نقش اجتماعی جنسیت در روند مدرنیته بود و سخنرانانی که از طرف کمیته برگزارکننده انتخاب شده بودند می بایستی در راستای این تم به بحث بررسی می پرداختند که متاسفانه سخنرانان محترم کنفرانس، بحث را یا به روی مسائل ملی و میهنی کشاندند و یا آنکه ظهور مدرنیسم در ایران را یکسره به حساب "رضاشاه کبیر" و زحمات پدرا نه! او نهادند بدون آنکه اشاره و بررسی به وضعیت سیاسی و اقتصادی جهان در رابطه با مدرنیته داشته و یا بدون مطرح کردن نهادها و آلترناتیو هایی که در سطح جهان در آن زمان مطرح بوده است را در نظر بگیرند. در روز اول کنفرانس طبق سنت هر ساله به معرفی زن برگزیده پرداختند (این در حالی بود که در سال گذشته به مسئله زن برگزیده و نحوه انتخاب و معیار آن از سوی بسیاری از شرکت کنندگان انتقاد شده بود) امسال خانم هما ناطق تاریخ دان و پژوهشگر که در فرانسه زندگی می کند از طرف کمیته برگزارکننده زن برگزیده انتخاب شد و نمی دانم چرا دوساعت وقت حاضرین گرفته شد تا به قدردانی از خانم هما ناطق پرداخته شود آنها هم با آن نطق ۴۵ دقیقه ای خانم زهره خیام که در دشمنی با نیروهای چپ و رادیکال و

کمونیست نقطه ای را حذف نکرده بود، ایشان که روزگاری خود را یکی از فعالین چپ خطاب می کرد! امروز در غالب یک منتقد چپ چنان به نیروهای چپ می ناخست که گویی این مشکلات و مصائب و همه این ناملایمات و ناهنجاریهای اجتماعی در ایران را چپ به بار آورده است! و نقش رژیم جمهوری اسلامی در نطق ایشان در بوجود آوردن آنهمه جنایات، بسیار کم رنگ و بی اهمیت بود. ایشان تا توانستند سازمانهای چپ را مورد حمله و استهزا قرار دادند و به تعریف و تمجید از خانم هما ناطق پرداختند. ایکاش خانم زهره خیام به جای اینهمه شرمندگی از گذشته خود، حداقل مواضع جمهوری خواهان را هم که ایشان نیز در رکاب آنان هستند را نیز مورد نقد و بررسی قرار می دادند و یا نقدی بر مواضع جدید خانم هما ناطق می داشتند که مهر بطلان بر همه مواضع گذشته اش زده است. خوب دیگر مثل اینکه اینروزها مد شده، هر کس که می خواهد مشهور و چهره بین المللی شود باید ثابت کند که با چپ هیچ خویشاوندی ندارد این را در سه روز کنفرانس به سادگی میشد دریافت.

وقتی مراسم تقدیر از خانم ناطق توسط خانمها شهین نوایی و زهره خیام و قمر جوادی و آقای کریستف بالایی مسئول شرق شناسی فرانسه به پایان رسید، کمی نگران ادامه بحث ها شدم، مثالی است که می گویند سالی که نکوست از بهارش پیداست. وقتی خانم فروغ نیری که از هلند تشریف آورده بودند در سخنرانی خود پیشرفت زنان در عرصه فعالیت های اجتماعی و اقتصادی در ایران رایکسره در کاسه رژیم جمهوری اسلامی ریختند دیگر شک من به یقین داشت تبدیل می شد که ما با تعدادی از سخنرانان رفرمیست طرفدار جناح خاتمی روبرو هستیم. البته من به خانم فروغ نیری ایرادی نمی بینم چرا که ایشان در سالهای ۵۸ و ۵۹ درست در بحبوحه انقلاب فرهنگی!! و دستگیری بسیاری از استادان و دانشجویان و اخراج بسیاری از معلمین مترقی و آگاه جامعه، به مدت ده سال عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی و دانشگاه پیام نور بودند و به مدت چهار سال نیز به عنوان کارشناس! آموزشی در وزارت آموزش و پرورش رژیم به تدریس مشغول بودند و از این زاویه همه تحقیقات ایشان در رابطه با قشر مرفه جامعه و در لایه های بالایی، زنان قدرت مدار حکومتی بوده است. خانم رویا طلوعی که از کردستان ایران به این کنفرانس دعوت شده بودند، در جایگاه خطابه به جای بررسی و مسائل زنان در کردستان، بحث را بروی مسائل ملی متمرکز ساخته و وضعیت زنان در کردستان را آنقدر مثبت!! ارزیابی کردند که اعتراض بسیاری از حاضرین را برانگیخت که: پس اینهمه خودسوزی زنان؛ قتل های ناموسی؛ اخته و ختنه زنان و.... آنهمه مشکلات زنان کرد چه شده است!!؟ ایشان در ضمن بسیار از عملکرد رژیم جمهوری اسلامی انتقاد داشتند که چرا بی جهت وی را که برای نمایندگی مجلس ششم! خود را کاندید کرده بود را رد صلاحیت کرده است! چه شانسی امسال ما شرکت کنندگان در این سمینار آوردیم که رژیم ایشان را رد صلاحیت نمود وگرنه ما شرکت کنندگان چگونه باید این ننگ را می پذیرفتیم که یکی از سخنرانان امسال این بنیاد از مجلس ارتجاع می باشد!!! کنفرانسی که نیمی از شرکت کنندگان آن از تبعیدیان و فعالین سیاسی آنها از نوع چپ آن هستند. البته شاید این موضوع می توانست برای بعضی ها مایه افتخار هم باشد، به هر حال مدرنیته و مدنیت و وفاق

ملی اپوزسیون راست را نباید فراموش کرد!!

اما تیر خلاص این کنفرانس توسط خانم رخس، که به عنوان یک جامعه شناس از نروژ برای سخنرانی به این کنفرانس آمده بود رها شد. ایشان به کشفیات جدیدی در رژیم جمهوری اسلامی نائل آمده بودند، البته یاران ایشان سالهاست که در خوش خدمتی به رژیم و جناب سید خندان همچنان پا به رکاب هستند و ما نیز هنوز خاطره خوش خدمتی هایی را که این تفکر در تعقیب و لو دادن فعالین سیاسی به رژیم و شعار پاسداران را به سلاح سنگین مجهز کنید را از یاد نبرده ایم. بله، خانم رخس که بسیار متاثر و مفتون از سفر اخیرشان به ایران و آشنایی با خانمهای بلند پایه دولتی بودند، با چنان آب و تابی از زنان فمینیست و اصلاح طلب حرف می زدند که قند در دلها آب می شد. زن برگزیده خانم رخس (

خانم الهه کولایی) نماینده مجلس ششم بود. در بررسی و تحقیقات ایشان هم که از نزدیک با زنان ایران آشنا شده بودند زنان سکولار و غیر مذهبی و زنان غیردولتی NGO جایی نداشتند. تمرکز ایشان هم تماما در مورد زنان مرفه و زنان حکومتی بود.

نه در تحلیل های ایشان و نه در سخنرانیهای دیگر خانمهای آکادمیسین، زنان کارگر و زحمتکش ، کودکان خیابانی ، دختران فراری ، مسائل اعتیاد و فحشا ، و.... هزاران ناهنجاریهای اجتماعی را که زائیده این نظام مذهبی و سرمایه داری است جایی نداشتند. سخنرانان دانشگاهی ما حتی تلنگری هم از سر انتقاد به مذهب نزدند که هیچ ، خانم جامعه شناس سخنران بسیار خوشحال هم بودند که زنان ما آنقدر پیشرفت کرده اند که در سفره های نداری که می اندازند، در آنجا به بحث زنان هم می پردازند!!!!!!!
وای بر جنبش زنان

در عوض تا دلتان بخواهد چپ در این کنفرانس موردانتقاد قرار گرفت و محکوم شد!!! البته از حق نباید گذشت که خانم نسترن موسوی که از ایران آمده بودند در رابطه با بازتاب مناسبات جنسی در ادبیات سخنرانی بسیار با محتوایی را ارائه دادند و خانم شهلا شفیق نیز در رابطه با فروغ فرخزاد و شعرهای او بررسی جالبی داشتند، اما نمی دانم چرا خانم شفیق ، اصرار داشتند که به همگان بقبولاند که ایشان با مارکسیسم فاصله گرفته اند.

راستش در روز دوم کنفرانس بعد از شنیدن آنهمه هجویات ، حال عجیبی پیدا کرده بودم نمی دانم از خستگی بود و یا از عصبانیت ، مخصوصا که سخنرانان بیش از وقت تعیین شده حرف زده بودند و وقت کافی به شرکت کنندگان برای ابراز نظر داده نمی شد . در عین حال سوالاتی هم که از جانب بعضی از دوستان شرکت کننده مطرح می شد بیشتر در محدوده جنسیتی بود و دوستان فمینیست شرکت کننده در این سمینار برای هر مسئله ای پاسخ جنسی آن را طلب می کردند بدون پرداختن به ریشه های طبقاتی آن. و این موضوع در گروه موسیقی فتنه نیز به خوبی هویدا بود.

بله عصر روز شنبه به بخش هنری این سمینار رسیده بودیم و به خود گفتم آنقدر سخت نگیرم هنوز یکروز دیگر از سمینار مانده است ، و می توان در بخش هنری حداقل تمدد اعصاب نمود. گروه موسیقی فتنه که متشکل از پنج زن هنرمند بودند وقتی بروی صحنه رفتند بسیار مورد تشویق حاضرین در سالن که بیش از ۷۰۰ نفر شرکت کننده را در بر می گرفت قرار گرفتند. من با توجه به شناختی که از بعضی از این هنرمندان که از فعالین اجتماعی و سیاسی شهر برلین هم هستند داشتم (گلی و سعیده را هم هرساله در کنفرانسهای بنیاد می دیدم) و اینبار این دوستان را در گروه هنری به نام فتنه دیدم ، خوشحال شدم و به خود گفتم این بچه ها باید سبک جدیدی از هنر و موسیقی را امشب در این بخش ارائه بدهند. به واقع هم چنین بود سبکی متفاوت و جدید ! اما نه از نوع هنر واقعی آن ، سبکی بسیار نازل و سطحی و

خانم پروانه حمیدی که راوی این گروه هنری بود با دکلمه اشعاری که خود برای اولین بار سروده بود به شرح حال یک زوجی در دوره قبل از قیام می پردازد که از بخت بد!! این زوج دارای تمایلات چپ هم می باشند . راوی داستان زندگی این زوج را به چهار دوره معینی از تلاطمات اجتماعی و سیاسی تقسیم می کند ؛ دوره اول دوره ای است که همه چیز در گرو سرنگونی رژیم شاه است و اول شاه باید برود ، صحبت از آزادی زن حرفهای بورژوازی و انحرافی است. و فرهنگ جامعه هم یک فرهنگ آب گوشتی و قیصری است . راوی داستان هم پس از شرح حالی از این زوج به کناری می رود و خانم گلرخ جهانگیری با صدای زیبای خود و با پوشیدن لباس یک آوازه خوان کاباره ای به خواندن ترانه ای از گلوریا روحانی می پردازد :مجنون نبودم ، مجنون کردم، از شهر خودم ، بیرونم کردی.... ای یار.....

در تحولات و تغییراتی که با شروع قیام و انقلاب صورت می گیرد و جامعه نیز ظاهراً دچار تحولاتی می شود. راوی داستان به صحنه می آید و از زبان زن خطاب به شوهر می خواهد که در مورد آزادی زن و استقلالش هم فکری بکند. زن می خواهد که برای هویت و آزادی خود تلاش نماید اما مرد همچنان خطر امپریالیسم را عمده می بیند و مسائل انقلاب در اولویت بیشتری از آزادی زنان قرار دارد، خوب در این دوره فضا نیز عوض شده و حالا دیگر آوازه خوان کاباره ای تبدیل به یک انقلابی می شود و اینبار آوازه خوان ما (خانم گلی) با پوشیدن لباس چریکی و انداختن شال گردن فلسطینی "جفیه" (که به حق در آن موقع یک معنی سیاسی خود را هم دارا بود) به روی صحنه می آید و شروع به خواندن سرود دایه دایه می کند، و اینبار چنان تماشاگران به وجد و شادی در آمده بودند که از طرز سوت زدن و هلهله کردنشان به خوبی می شد به این مسئله پی برد.

شنیدن این ترانه سرود با این سبک روحوضی؛ بغضی را که از روز اول کنفرانس و از برنامه های آن داشتم را به ناگهان ترکاند، و سوت زندهای حاضرین باعث سرازیز شدن بیشتر اشکهایم شد. گونه هایم خیس بود و بی اختیار می گریستم، از اطرافیان می شنیدم که می گفتند به به!!! عجب تابو شکنی کردید! آفرین به شما زنهای شجاع، که اینگونه این سرود خشن! را تبدیل به یک آهنگ شاد کردید (بخوان ترانه ای به سبک لس آنجلسی) حاضرین بسیاری مفتخر به این هنرمندان نابغه خود بودند، اما برای من که یک تبعیدی و یک فعال کمونیست بودم احساس می کردم یک نوع بی حرمتی و تمسخر به پرنسپها و آرمانهایم بود، به باور من خواندن این ترانه سرود با این سبک نه تنها تابو شکنی نبود، که به نوعی بریدن این انسانها از آرمانها و اعتقاداتشان بود. آخر هر چه فکر میکردم و این سرود را زمزمه می کردم زمخت بودن و خشن بودنش را نمی توانستم بیابم. مگر کجای این سرود به جنبش زنان آن هم به جنبش زنان همجنسگرا لطمه ای وارد ساخته بود که می بایستی اینگونه مورد بی حرمتی و هتک حرمت قرار گیرد. آیا ترانه سرود

دایه دایه وقت جنگه، وقت دوستی با تفنگه.... غیر از این بود که در فضایی که پاسیفیسیم و ناامیدی در جامعه حاکم بود و اوج قدرت ساواک و خفقان و دیکتاتوری شاه جامعه را در بر گرفته سروده شده بود؟ مگر غیر از این بود که این ترانه سرود به مناسبت تیرباران رفقا هوشنگ تره گل و همایون کتیرایی و ناصر کریمی و.. سایر اعضای گروه آرمان خلق لرستان که توسط رژیم شاه اعدام شده بودند سروده شد؟

پیام این سرود چه بود؟ مقاومت و ایستادگی و از خود گذشتگی.....، ناخنام کشیدن و چشم را سوزاندند، با اطوی داغ گوشتهای بدنم را سوزاندند، اما هرگز نگفتم دوست و رفیق و برادر من کیست. سینه مرا نشانه بگیر ای سرباز ارتش،

اما شلیک نکن تا خودم فرمان آتش را به تو بدهم ...

دوستان هنرمند، یادتان رفته رفیقانمان در زندانهای رژیمهای شاه و شیخ با خواندن این سرودها جان می گرفتند و روحیه ها مقاومتر در مقابل دشمن می گشت؟ رفقایمان سرود خوانان و با سرودهایی از این دست (دایه دایه وقت جنگه) به پای چوبه های دار رفتند؛ آنوقت شما هنرمندان عزیز در خاج از کشور با این سبک نازل به قول خود سنت شکنی و تابو شکنی می نمایید و اینگونه ترانه سرود هایی که سراسر مقاومت و شجاعت را تداعی می کند را به باد سخره می گیرید و به سبک ترانه های بزمی و کوچه بازاری آن را به اجرا می گذارید، عجب آشفته بازاری است دنیا!

راوی داستان به دوره یاس و سرخوردگی و شکست ایدئولوژی می رسد و آوازه خوان ما نیز اینبار با سبک دیگری به اجرای ترانه ای از دلکش می پردازد و راوی به آخر داستان می رسد؛ دوره پنهانگی، اما اینبار دیگر زن از شوهر خود نمی خواهد که همراهش باشد، و آزادی را در هم جنسان خود جستجو می کند. پیام راوی و یا در واقع پیام گروه

هنری فتنه این بود، که به یاری هم جنسان خود می توان به آزادی رسید، و با پهن کردن سفره خواهرانه این امکان را بوجود آورد تا زنان صرف نظر از خواستگاه طبقاتی متحد شوند، و بتوانند به آزادی و رهایی دست یابند. به باور من می توان از گذشته انتقاد کرد و باید هم بی رحمانه به گذشته، به فرهنگ عقب مانده و فئودالی و زن ستیز تاخت، به فرهنگی که هنوز هم به برکت حضور رژیم مذهبی و سرمایه داری جمهوری اسلامی به ۱۴۰۰ سال گذشته برگشته است. این فرهنگ سنتی و فئودالی هر روز در جامعه تولید و باز تولید می شود، باید انتقاد کرد و در وهله اول انتقاد را از خود شروع کرد. مگر غیر از این است که ما هم سالها با همان فرهنگ عقب افتاده سنتی و مذهبی رشد و نمو کردیم و چه بخواهیم و نخواهیم هنوز بعد از سالها زندگی در خارج از کشور هم آغشته به همان فرهنگ مذهبی و سنتی هستیم. باید این مسائل را با شفافیت دید و آنها را عریان گفت، از عقب ماندگیهای چپ و از گیج سربهایی که سازمانهای چپ از مقطع قیام تا کنون بر سر مسئله زنان داشته و دارند باید نوشت و این افکار را به نقد و چالش گرفت. اما دوستان هنرمند گروه فتنه نقد و بررسی کردن و حتی طنز را به باور من با مسخره کردن و استهزا کردن باورها و ایده ها، اشتباه گرفته اند، به هر حال دوستان، فکر می کنم خود شما هم دچار سردرگمی ها و بحرانهای درونی خود هستید و سره را از ناسره نمی توانید جدا کنید. شاید هم اساسا به این مسئله رسیده باشید که آزادی و رهایی را باید برای بخشی از زنان جامعه طلب کنید! و تازه اگر همه در قالب زنان هم جنس گرا بگنجد. (البته جا دارد همین جا اعلام کنم که من هیچ گونه موضع گیری علیه انتخاب جنسی همجنس دوستان هرگز نداشته ام و در این بازار تهمت امیدوارم از این انتقاداتی که من به این برنامه داشته ام دوستان لژین بر آشفته نباشند.)

پیام گروه فتنه در آن شب، پیام دوستی برای بخشی از زنان بود نه برای همه انسانهای برابری طلب. و این می تواند نگرانیهای بعدی مرا بیشتر کند چرا که زنان فمینیست که بسیاری از آنها از فعالین جنبش زنان در خارج هم هستند، اگر در این جنبش بخواهند محدود به فمینیسم و عملا در یک دایره زنونانه خود را محدود سازند و افق وسیع تری از جنبش زنان را نبینند، آنوقت است که دیگر خانم شیرین عبادی ها منجی و مبشر صلح و آزادی تلقی شده و اشک شادی و شوق از چشمانشان جاری شده و با دستپاچگی پای مصاحبه های رادیو و تلویزیونی رفته و به خود می بالند که بورژوازی این جایزه طلع را به یک زن ایرانی داده است و مسئله فقط زن بودن و جنسیت خواهد شد و بس.

امیدوارم دوستان فمینیست با همه احترامی که برایشان قائل هستم و خود روزی از فعالین چپ و کمونیست بودند بتوانند جایگاه واقعی خود را در جنبش زنان بیابند و این جنبش را از نخبه گرایی و خود محور بینی نجات دهند. و یاران و متحدان خود را تنها از هم جنسان خود جستجو نکنند، چرا که زنان جدا از جنسیت خود علیرغم درد مشترک داشتن، اما خواستگاه طبقاتی خود را هم دارند، و مشکلات زنان طبقه کارگر و طبقات محروم جامعه کاملا با زنان مرفه و بورژوا فرق دارد و از این منظر لطفا صف بندیها را مخدوش نسازید.

بر این باورم که زنان فعال سوسیالیست و کمونیست نیز باید تکانی به خود بدهند و فعالانه تر در مبارزه علیه مذهب، سرمایه داری، و فرهنگ عقب مانده و فئودالی پی گیری لازم را از خود نشان دهند، چرا که کسب برابری حقوق، جزئی جدایی ناپذیر از مبارزات ما کمونیستها برای آزادی و رفع هر گونه تبعیض جنسی و ستم طبقاتی می باشد. در آخر کلام جای میز گرد کارگری با حضور زنان فعال جنبش کارگری کاملا خالی بود. امیدوارم با نوشتن این مطلب پیام همدردی خودم با همه کسانی که آن شب با بغض و اندوه به این صحنه هنری چشم دوخته بودند را ادا کرده باشم.

با آرزوی آزادی و برابری و همبستگی انسانی. هامبورگ - جولای ۲۰۰۴